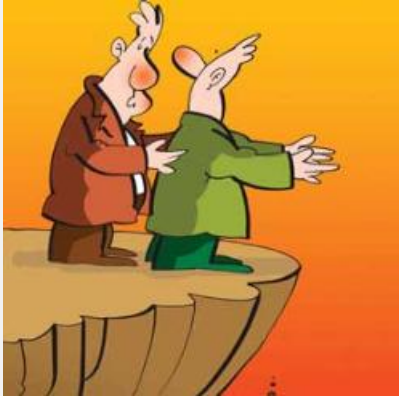


تعارفات نابجا همه را خسته کرده است

به خدا اگر بذارم، مگه از روی نعش من رد بشی، آقا غلامم، کوچیکم، خاک زیر پاتم، به جان تو به مرگ خودم اگر برم، نمی‌شه قربان تا شما نرید غیرممکنه...



مرگ من، جان تو!

به خدا اگر بذارم، مگه از روی نعش من رد بشی، آقا غلامم، کوچیکم، خاک زیر پاتم، به جان تو به مرگ خودم اگر برم، نمی‌شه قربان تا شما نرید غیرممکنه، قربونت برم، فدات شم، بنده‌نوازی می‌کنید، شش‌دانگ در خدمتم، مغازه متعلق به خودتونه، اصلا همه زندگی‌مو به تخم‌مرغ کن بزن به دیوار، این که قابل شما رو نداره، شما یه دهنه بزن مارو با خودت ببر، ...

وقتی چانه ما ایرانی‌ها برای تعارف کردن گرم می‌شود، اصلا کسی جلودارمان نیست. مثل این که می‌خواهیم همه توانمان را در کلمه‌ها جمع کنیم و نشان دهیم آنقدر باشعور و مهربان و مودبیم که یکه‌تازی می‌کنیم و کسی حریف زبانمان نمی‌شود.

جان و مال فرقی نمی‌کند، چون در ماراتن تعارف کردن نه جان آدم و نه مال و ثروت هیچ ارزشی ندارد و می‌شود خیلی راحت از کیسه خلیفه بخشید. اصلا ما ایرانی‌ها همه حاتم طایی هستیم و اگر فدای کسی بشویم و قربانش برویم و همه دارایی‌مان را به پایش بریزیم، ترسی به خود راه نمی‌دهیم.

یعنی اصلا ترس ندارد، چون ته دلمان می‌دانیم که راست نمی‌گوییم و می‌دانیم که طرف مقابلمان هم می‌داند که حرف راست نمی‌شنود. دروغ، فریب، ریا با چاشنی چاپلوسی؛ می‌گویند اینها شیرازه تعارف کردند و در طول تاریخ آنقدر با وجود ما عجین شده‌اند که دیگر از ما جدا نمی‌شوند.

وقتی پای تعارف به میان می‌آید ما ایرانی‌ها حرف هم را خوب می‌فهمیم و در بهترین حالت اگر تعارفات همدیگر را باور کنیم، مطمئن می‌شویم که دست‌کم با یک آدم مهربان و مودب روبه‌رویم اما کار وقتی سخت می‌شود که فردی خارجی و از همه جا بی‌خبر میان تعارفات ما گیر بیفتد.

زبان‌شناسان می‌گویند خارجی‌هایی که قصد آموختن زبان فارسی را دارند، وقتی می‌خواهند واژه‌های مربوط به تعارف را یاد بگیرند یا به کار ببرند، مستاصل می‌شوند تا جایی که دچار افراط و تفریط شده و از این‌ور و آن‌ور پشت بام می‌افتند. البته در میان هموطنان خودمان هم آنهایی که سر و زبان کمتری دارند، وقتی در پیچ و خم تعارفات گیر می‌کنند، مثل این که زبانشان از کار افتاده باشد، به من من کردن می‌افتند و نمی‌دانند چه باید بکنند. ولی در مقابل، عده زیادی هستند که استاد تعارف و شرمنده و معذب کردن دیگران با کلماتند؛ آنقدر چیره‌دست که کسی حریف زبانشان نمی‌شود.

تعارف کردن، ادب یا آزار

اگر بدانیم ویلیام بیمن، انسان‌شناس آمریکایی هم محو تعارفات ما شده است و پژوهش‌هایش را در این زمینه در کتاب [#171: زبان، منزلت اجتماعی و قدرت در ایران](#) جمع کرده، بیشتر به اهمیت موضوع پی می‌بریم. او معتقد است: بر اندیشه و رفتار ایرانی‌ها نوعی تقابل بیرون و درون حاکم است که حفظ ظاهر را به یکی از بنیادی‌ترین رفتارهایمان تبدیل کرده است.

بیمن این اظهارنظر را از زاویه دید یک انسان‌شناس می‌گوید ولی جان کلام او این است که ما مردم ایران زمین ظاهر و باطنمان یکی نیست و هر کدام ساز خودشان را می‌زنند. البته نمی‌گوییم که همه تعارفاتمان بی‌اساس است و رنگ و لعاب ریا و فریب و چاپلوسی دارد، چون در واری این تعبیر، نظریه‌ای نهفته است که می‌گوید تعارف کردن می‌تواند نشانه‌ای از ادب باشد.

شاید بتوان این طور تعبیر کرد که وقتی اوضاع آرام است و همه چیر فراوان، ما هم آرامیم اما همین که تنگنایی پیش می‌آید و احساس مضیقه می‌کنیم، ما هم تنگ‌نظر می‌شویم

براون و لوینسون در سال 1987 میلادی بیان کردند که افراد برای حفظ حیثیت خود، عباراتی تعارف‌گونه را به کار می‌برند تا نشانه ادب آنها باشد.

در واقع این دو نظریه‌پرداز، داستان قرن هجدهمی را ملاک کار قرار می‌دهند و می‌گویند 200 سال پیش، مردها و زن‌های متعلق به سطح بالای جامعه به این امید که به هم مهر بورزند، صورت خود را بسیار آرایش می‌کردند و از آنجا که بندرت به حمام می‌رفتند، دلمه مواد آرایشی در صورتشان سبب می‌شد اگر نزدیک به آتش بنشینند، آب شود و صورت و حیثیتشان به خطر بیفتد. برای همین، خدمتکاران پرده‌ای بین آنها و آتش می‌گذاشتند تا حیثیتشان حفظ شود.

این داستان نشان می‌دهد که همه تعارفات ما نیز برخاسته از ترس از دست رفتن حیثیت و آبروست؛ نگرانی از این که دیگران فکر کنند ما آدم مودبی نیستیم.

آنجا که تعارف راهي ندارد

اگر مي‌گويند ما آيراني‌ها آدم‌هاي عجيب و دردانه‌اي هستيم، بيراه نيست. اين جمله مردمان مغرب‌زمين خيلي معروف است: #171;امروز وقتي شما با 50 آيراني صحبت مي‌کنيد، مي‌بينيد که همگي مخلص، دوست، بنده و چاکر شما هستند ولي همين که رويتان را برگردانيد، قطعا احساسات خوبي نسبت به شما ندارند. اما اعجاب‌انگيز بودن ما فقط به اين حد خلاصه نمي‌شود، چون مردمی که سبب ادب، تواضع، گشاده‌دستي و خيرخواهي هستند، آنجا که پاي منافعشان در ميان باشد، يکباره نمادي از بي‌ادبي، خودخواهي، خساست و بداندوشي مي‌شوند؛ هل دادن در صف اتوبوس و مترو، قاپيدن غذا و خوراکی از دست هم در ولوله پخش نذري، لايي کشيدن در غوغاي خيابان‌ها، امان نشستن ندادن به پيرزن و پيرمردی که نمي‌توانند روي پا بایستند، هجوم آوردن به يك صندلي يا نيمکت خالي و اعتقاد به اين که قوي‌تر هميشه پيروز است و صدها شاهد مثال ديگري که مي‌گويد ما مردمانی غيرقابل پيش‌بيني هستيم.

شايد بتوان اين طور تعبير کرد که وقتي اوضاع آرام است و همه چير فراوان، ما هم آراميم اما همين که تنگنايي پيش مي‌آيد و احساس مضيقه مي‌کنيم، ما هم تنگ‌نظر مي‌شويم؛ يعني يك جور دوستي افراطي نسبت به خودمان يا رقيب سرسخت دانستن اطرافيانمان که در کمين امکانات موجود نشسته‌اند.

کمتر کسی را مي‌شود پيدا کرد که به محض پيدا کردن يك جاي پارک آن را حتي به بهترين دوستش تعارف کند، يا اگر در اوج خستگي يکي از صندلي‌هاي اتوبوس يا مترو خالي شد، ديگران را به خودش ترجيح دهد.

هنگام خريد در مغازه هم همين طور است و آدم‌هاي کمی پيدا مي‌شوند که حق تقدم را رعايت کنند و غير از خود، ديگران را هم ببينند. ولي زندگي با چنين مردمی با خصلت‌هايي چنين پيچيده، واقعا کار خود ما آيراني‌هاست، چون کنار آمدن با اين ويژگي‌هاي رنگ به رنگ از آدم‌هاي ساده با پيچيدگي‌هاي کم برنمي‌آيد. ولي دست‌کم مي‌شود کمی از غلظت تعارفات کم کرد و آن‌هايي را که هنوز صددرصد آلوده تعارفات نشده‌اند، کمتر آزد. فقط کافي است وقتي با همکارانمان جلوي در آسانسور قرار گرفتيم، يا وقتي قصد تعارف يك خوراکی به ديگران را داشتيم، آنقدر از جانمان مايه نگذاريم.

مريم خباز / جام جم آنلاين